

## زنان و خشونت! نادره افشاري

يکي از رفتارهايي که ناشي از دیدگاه استثماري و تملک‌جویانه‌ي دين اسلام به جهان پيرامون است، نگرش اين مکتب به موضوع جنسيت و پديده‌ي «زن» است. محمد در حجه‌الوداع يعني آخرين خطبه‌ي رسمي‌اي که به نوعي وصيت‌نامه‌ي سياسي او شناخته شده و شامل سفارشات‌ي براي زندگي و رفتار مسلمانان است در رابطه با موضوع زن تئوري «عجيبی» دارد:

«... ايها الناس، فان لکم علي نساکم حقا، و لهن علیکم حقا لکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکروهنه، و علیهن ان لا یتین بفاحشه مبینه، فان فعلن فان الله قد اذن لکم ان تهجروهن [في المضاجع] و تضربوهن ضربا غیر مبرح فان انتهین فلهن رزقهن و کسوتهن بالمعروف، و استوصوا بالنساء خیرا، فانهن عندکم عوان لا یملکن لانفسهن شیئا، و انکم انما اخذتموهن بامانه الله، و استحللتم فروجهن بکلمات الله، فاعفلوا ایهاالناس قولی، فانی قد بلغت، و قد ترکت فکم ما ان اعتصمتم به فلم تضلوا ابدا...» (78)

ترجمه‌ي بخشی از خطبه‌ي حجه‌الوداع در رابطه با زنان چنین است:  
«اي مردم، من اينک راجع به زن‌هاي شما صحبت مي‌کنم... وظيفه‌ي آن‌ها اين است که نگذارند شخصي وارد بستر شما شود [جز خود شما] و کساني را که مورد محبت شما نيستند به خانه راه ندهند. اگر آن‌ها به اين وظايف عمل نکردند، خداوند به شما اجازه داده است که در بستري جداگانه استراحت کنيد، و آن‌ها را کتک بزنيد، ولي نه به شدت... چون آن‌ها در خانه‌ي شما يك محبوس هستند و از خود اختياري ندارند و با يك محبوس که از خود اختياري ندارد، بايد با محبت [!] رفتار کرد...» (79)

ابوالقاسم پاينده در ترجمه‌ي همين خطبه [حجه‌الوداع] در جلد چهارم تاريخ طبري، از قول محمد مي‌نويسد: «... اما بعد، اي مردم شما بر زنانتان حقي داريد و آن‌ها نيز بر شما حقي دارند. حق شما بر زنانتان چنان است که کسي را که از او بيزاريد بر فرش شما نشانند و مرتکب کار زشت نشوند و اگر مرتکب شدند خدا به شما اجازه داده که در خوابگاه از آن‌ها دوري کنيد و آن‌ها را نه چندان سخت بزنيد؛ اگر دست برداشتند روزي و پوشش [غذا و لباس] آن‌ها را به طور متعارف بدهيد. با زنان به نيکي [!] رفتار کنيد که به دست شما اسيرند و اختياري از خويش ندارند.» (80)

تئوريسين ردیف دوم مذهب شيعه هم در خطبه‌ي 80 نهج‌البلاغه «پس از پايان نبرد جمل در نکوهش زنان» و براي توجيه سرکوب زنان چنين

نظریه‌ای دارد: «معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان الحظوظ نواقص العقول. فاما نقصان ايمانهن ففقدوهن عن الصلاه و الصيام في ايام حضيهن. و اما نقصان حظوظهن فموازيتهن علي الانصاف من موازيته الرجال. و اما نقصان عقولهن فشهادة امراتين كشهادة الرجل الواحد. فاتقوا شرار النساء. و كونوا من خيارهن علي حذر و لا تطيعوهن في المعروف حتي لا يطمعن في المنكر.

«مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره‌ی آنان ناتمام، خرد ایشان ناتمام. نشانه‌ی ناتمامی ایمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است به هنگام عادتشان و نقصان بهره‌ی ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است نسبت به سهم مردان؛ و نشانه‌ی ناتمامی خرد آنان این بود که گواهی دو زن چون گواهی یک مرد به حساب رود. پس از زنان بد بپرهیزید و خود را از نیکانشان و آسایش [مواظب خودتان باشید] و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک [هم] از آنان اطاعت ننمایید!» (81)

همو در نامه‌ی شماره‌ی 31 خود که به نوعی وصیت‌نامه‌ی سیاسی او به پسرش حسن و رهنمودهایی برای امامت اوست، در رابطه با زنان می‌نویسد:

«... و اياك و مشاوره النساء فان رايهن الي افن و عزمهن الهي وهن. و اكفف عليهن من ابصارهن بحجابك اياهن فان شده الحجاب ابقی عليهن، و ليس خروجهن باشد من ادخالك و لا يوثق به عليهن، و ان استطعت ان لا يعرفن غيرك فافعل. و لا تملك المراه من امراها ما جاوز نفسها فان امراه ريحانه و ليست بقهرمانه و لاتعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعها في ان تشفع بغيرها...»

«بپرهیز از رای زدن با زنان که زنان سست رایند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده‌شان نگهدار تا دیدشان به نامحرمان نگریستن نیارد که سخت در پرده بودن آنان را بهتر نگه می‌دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از بیگانه که بدو اطمینان نداری و او را نزد آنان در آری. و اگر توانی چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار؛ و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است لطیف و آسیب پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و مبادا گرامی داشت [او را] از حد بگذرانی و یا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری و ادار گردانی.» (82)

و همو باز هم در کلمات قصار شماره‌ی 234 می‌فرماید: «نیکوترین خوی زنان، زشت‌ترین خوی مردان است: به خود نازیدن و ترس و بخل ورزیدن. پس چون زن نازد، رخصت ندهد که کسی بدو دست یازد و چون بخل آرد، مال

خود و مال شویش را نگاه دارد و چون ترسان بود، از هر چه بدو روی آورد  
هراسان بود.» (83)

مسعودی نیز در جلد اول مروج الذهب، در «ذکر سخنانی» از محمد، این  
دو جمله‌ی قصار را هم از پیامبر نقل می‌کند که: «بهشت زیر سایه‌ی  
شمشیرهاست... و زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند!» (84)

در رابطه با تعداد زنان محمد نوشته‌اند: «بعد از وفات پیغمبر 9 زن از  
وی باقی ماند که اجازه‌ی نکاح ثانوی با احدی [را] نداشتند.» (85)  
«وی [پیامبر] در سال مرگ خویش 9 زن داشت و بر روی هم در مدت  
حیات 14 زن گرفت؛ به استثنای کنیزان...» (86)

در رابطه با کنیزان باز هم صحبت خواهیم کرد. همین قدر بگویم که:  
«در مورد زنان نیز پیامبر امتیازات منحصر به فردی دارد که هیچ  
مسلمان دیگری از آن‌ها برخوردار نیست. برای مثال در مورد همخوابگی از  
این امتیاز برخوردار است که نوبت هر یک از زنان را [که] بخواهد عقب بیندازد  
و یا هر کدام از آنان را که بخواهد از خود براند یا به خود بخواند...»

«... زنان او [محمد] به فرمان خدا با زنان دیگر متفاوتند. (سوره‌ی 33  
آیه‌ی 6)... آن‌ها از آن جهت که زنان برتر و ممتاز و مورد احترام جامعه‌ی  
اسلامی هستند، باید بکشند که هر چه بیشتر در خانه‌هاشان بمانند، آرایش نکنند  
و پس از پیامبر نیز از ازدواج باید خودداری ورزند! (سوره‌ی 33 آیه‌های 33  
و 53)» (87)

ابن هشام می‌نویسد که پیامبر در بستر مرگ، خطاب به زنانش گفت:  
«شما از آن زنانید که یوسف را از راه ببردید و بر وی دروغ گفتید؛  
یعنی خاموش باشید که زنان ناقص‌العقل باشند و در غور هیچ کار  
نرسند.» (88)

همین دیدگاه در قرآن هم با واژه‌هایی شبیه به همین تئوری بازتاب یافته  
است: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من  
اموالهم فالصلحت قننت فان حفظت للغيب بما حفظ الله و التي تخافون نشوزهن  
فعظوهن و اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فان اطعنكم فلا تبنغوا عليهن  
سبيلا. ان الله عليا كبيرا.»

«یعنی: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه‌ی آن  
برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و به واسطه‌ی آن که مردان، از  
مال خود به زن نفقه دهند. پس، زنان شایسته و مطیع آن‌هایند که در غیاب

مردان، حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند. و زنانی را که از مخالفت و نافرمانی آنها بی‌مناکاید، باید نخست آنها را موعظه کنید. اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید. اگر مطیع نشدند آنها را بزنید. چنان‌که اطاعت کردند دیگر به آنها ستم نکنید که همانا خداوند بالامقام و بزرگوار است.» (89)

چنین تأکیدهایی بر خشونت، در رابطه با زنانی که اتهامشان می‌تواند این باشد که کسانی را که مورد محبت «زندانانانشان» نبوده‌اند «به خانه راه داده‌اند» در دیگر کتاب‌های در دسترس این مکتب هم، با واژه‌هایی از همین دست تأکید شده است، همچنین از سوی علمای این مکتب، به نوعی مورد تفسیر و تبیین و اجتهاد قرار گرفته است. بنابراین چندان هم عجیب نیست که چنین تعریفی از زنان محبوس در خانه‌ها به قانون اساسی حکومت‌های اسلامی [مثلاً حکومت اسلامی فعلی حاکم بر ایران] هم راه یافته باشد!

برای شناخت بیشتر این دیدگاه و در همین راستا رفتار با زنان - حتا با نوهی خود پیامبر - نگاهی می‌کنیم به نقدی که علی سجادی - از مدیران مسئول ماهنامه‌ی «پیر» چاپ آمریکا - بر کتاب «زن در دولت خیال» نوشته است: «سکینه، دختر حسین بن علی، از زیباترین و هنرمندترین زنان عرب بود؛ چنان‌که بخش بزرگی از کتاب معتبر «الآغانی» اختصاص به وی دارد. [الآغانی کتابی است در باره‌ی موسیقی و هنرهای وابسته در جهان عرب. این کتاب توسط مشایخ فریدنی به فارسی ترجمه شده؛ ولی آن قسمت که به سکینه پرداخته است، اجازه‌ی چاپ نیافته. در حالی که متن عربی آن تا کنون چندبار در «قم» به چاپ رسیده است!]

«بر اساس متون بازمانده و روایت‌های معتبر موجود، سکینه زنی بوده است هنرمند و آراسته. در شعر و ادب و خوانندگی و رقص مقامی داشته است. مجالسی که برگزار می‌کرده، در زمان خودش از مهم‌ترین و مشهورترین مجالس ادب و موسیقی و رقص و شعر بوده است. سکینه در طول عمرش 4 بار همسر اختیار کرد. در هنگام ازدواج با همسرانش همیشه شرط می‌کرد که آنها حق ازدواج دیگری نداشته باشند و اگر چنین کنند، حق طلاق یک‌طرفه با او خواهد بود. وی لااقل یکبار از این حق استفاده کرد.

«اما واکنش جهان اسلام و شریعتمداران، در قبال چنین زنی چه بوده و چه هست؟! خیلی روشن و ساده اصلاً منکر وجود چنین زنی هستند و در متون دینی می‌نویسند که سکینه در کودکی درگذشت؛ زیرا زنی که آراسته به هنرهای متفاوت باشد و استقلال داشته باشد و برای خودش شان انسانی قائل باشد،

هیچ‌گونه جایی در مراتب شریعت نمی‌تواند داشته باشد؛ حتی اگر نواده‌ی پیامبر باشد. شریعتمداران در طول تاریخ، فقط زنانی را مورد احترام و بزرگداشت قرار داده‌اند که توستری‌خور بوده‌اند.» (90)

این برداشت از موضوع زن و بخصوص زنان محبوس در خانه‌ها و مردان زندانبان، الزامات ویژه‌ی دیگری هم دارد؛ در همین راستا در متن جامعه‌ی مثلاً مدرن و امروزی ما فجایعی می‌آفریند که گاه از فرط خشونت، مسخره و خنده‌دار می‌نماید. بازتاب نگرشی 1400 ساله به جنس زن، فجایعی است که خیلی از ما - اگر کوری را به خاطر آرامش تحمل نکنیم - در پیرامونمان بارها شاهد آن بوده‌ایم.

زنان، در چنین جامعه‌ای که گاه خود در نقش همان مردان و همان تعریف از سلطه با دیگر زنان برخورد می‌کنند، تعریف ویژه‌ای از «زن محبوس در خانه» را ارائه می‌دهند. برای نمونه در رابطه با زنی - حتی مثلاً دختر بچه‌ی هفت‌ساله‌ای که «سنت زن محبوس» را شکسته است - اسناد و نمونه‌هایی در دست است که برق از سر هر انسان متمدن می‌پراند.

در نشریه‌ی شماره‌ی 42/41 آوای زن، بهار 1380 مطلبی از لاله پایدار از انگلستان چاپ شده است که زمینه‌ی این نگرش استثماری را، حتی در دیدگاه زنان مسلمان امروزین به روشنی به نمایش می‌گذارد. لاله، در رابطه با یک دختر بچه‌ی هفت‌ساله می‌نویسد: «یکی از روزهای گرم تابستان [است] در کوچه بازی می‌کنم. پسران و دختران را می‌بینم که با هل‌هل، سرگرم بازی خود هستند. به آن‌ها می‌پیوندم. فکر می‌کنم از بازی با آن‌ها لذت می‌بردم. بچه‌ها تصمیم گرفتند که سر کوچه بروند. و سری به شیر آب نزدیک محل بزنند. زیاد از خانه دور نبودم...» (91)

بعد که این دخترک شاداب به خانه برمی‌گردد: «وای خدای من حالا چه در انتظارم است؟ مادر موهای مرا در دست خود پیچاند و کشان کشان به طرف خانه برد. یک لحظه از فحش دادن [باز] نمی‌ایستاد: ... خب ... لامذهب، به حرفم گوش نمی‌دهی؟ بهت گفته بودم که از جلو در خانه دور نشو! خدا می‌داند چه "جنده‌ای" از آب در بیایی.» (92)

بعد هم این مادر «بیچاره» چراغ خوراک پزی را آماده می‌کند. سیخ کباب را روی آن داغ می‌کند. و پای رفتن این دختر بچه‌ی هفت‌ساله را می‌سوزاند.

از اثری که این شیوه‌ی «تربیتی» روی این کودک می‌گذارد، سخنی نمی‌گوییم؛ چرا که به حیطة‌ی کار من مربوط نیست. تنها به نگرش استثماری

این مادر فلک‌زده از موضوع زن می‌پردازم که چگونه، با این که خود به نوعی قربانی همین نگرش دینی از موضوع انسان و زن است، به عنوان عامل حاکم عمل کرده، این‌گونه خودسری‌ها را، با چنین فضاقت و «شجاعت»ی در نطفه خفه می‌کند.

ترجمه‌ی این شیوه‌ی تربیتی، زنی است که اگر خودش کاری انجام می‌دهد، در نهایت «معلوم نیست چه جنده‌ای از کار در می‌آید!» در تعریف این مکتب، فحشا اساساً مقوله‌ای اجتماعی و ناشی از نارسایی‌های تربیتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی جامعه نیست؛ بلکه تنها از عدم اطاعت و فرمانبرداری «زنان» ناشی می‌شود. و این سیخ داغ کباب - در تعریف این زن - امکان فاسد شدن این دخترک را همراه با پاهای ظریف و لطیف او می‌سوزاند.

این‌که یک دختر هفت‌ساله چه تصویری می‌تواند از موضوع فاحشگی داشته باشد، و این که در ایران ما، در آن محیط بسته، اساساً امکان یادگرفتن ارتباط‌های ساده‌ای بین انسان‌ها - دست‌کم برای یک کودک 7 ساله - وجود دارد، و این‌که تمام ابزارهای ارتباطی، قضایی، قانونی و دینی برای قطع این‌گونه نزدیکی‌ها بسیج شده‌اند، حرفی نمی‌گذارد؛ جز این که این رفتارها تنها می‌تواند به یک پیشگیری وحشیانه تعبیر شود؛ شیوه‌ای برای پیشگیری که این زن مسلمان، برای جلوگیری از نافرمانی زنان آموخته و در ذهنش رسوب داده است.

اهمیت تربیتی این شیوه‌ی رفتار با زنان، قبل از این‌که ساخته و پرداخته‌ی ذهن مردسالار آخوندهای مدعی جانشینی پیامبر باشد، الگویی است که خود رهبر به میراث در تاریخ اسلام باقی گذاشته است:

علی میرفطروس با استناد به اسناد تاریخی معتبری چون «منتخب‌التواریخ» حاج محمد هاشم خراسانی، صص 24 تا 25، «آفرینش و تاریخ» مقدسی، جلد 5 صفحه‌ی 129، «تاریخ‌گزیده» حمدالله مستوفی، صفحه‌ی 1150 و «قصص انبیاء» ص 459 و ... می‌نویسد: «عثمان به زودی با دختر محمد [رقیه] ازدواج کرد؛ اما پس از چندی به علت خشونت اخلاقی و عدم سازش با رقیه، به ضرب تازیانه دختر محمد را کشت؛ با این حال موقعیت اجتماعی و اقتصادی عثمان چیزی نبود که حضرت محمد با این جنایت، آن را نادیده بگیرد و از آن بگذرد؛ لذا [محمد] دومین دختر خود [ام کلثوم] را [هم] به ازدواج عثمان در آورد تا بدین وسیله پیوند خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. معروف است که پیغمبر، عثمان را «نوالنورین» یعنی صاحب دو

نور [رقبه + ام کلثوم] نامید و می‌گفت: اگر دختر سومی نیز می‌داشتیم، او را هم به ازواج عثمان در می‌آوردیم.» (93)

چنین نگرشی به زن در فرهنگ سنتی ایران، از زن مسلمان ساکن این کشور پدیده‌ی عجیبی ساخته است. این زن، شهروند دست‌چندی است که در رابطه با یک موضوع اساسی - مثلاً از دست رفتن یک حکومت ملی - هیچ ادعایی ندارد؛ اما به راحتی و باصطلاح برای حفظ ناموسش در کنار کودتاجیان قرار می‌گیرد. آنچه برای چنین زنانی اهمیت درجه اول را دارد، از دست نرفتن «ناموس» مرد مسلمان ایرانی در این «بازی»‌های سیاسی است.

البته نباید از نظر دور داشت که از «زنان محبوس در خانه‌ها» که جز در راستای فراهم آوردن اسباب راحتی و آسایش مردهاشان، کار دیگری به ایشان محول نمی‌شود، انتظاری هم بیشتر از این نمی‌رود!

نویسنده‌ی نکته سنجی در رابطه با یکی از علل پیروزی کودتاجیان 28 مردادی می‌نویسد: «روحانیون... در تلاش فراوان بودند و هشدار می‌دادند که کمونیست‌ها مردها را بی‌ناموس و زنان را اشتراکی خواهند کرد. دین را بر خواهند انداخت. من خود از بانوی محترمی از بستگان خود - همسر یکی از حجت‌الاسلام‌ها - چند روز پس از کودتا [ی 28 مرداد] شنیدم که می‌گفت: «چه خوب شد که روس‌ها [ترجمه‌ی رهبری شیعه از دولت ملی دکتر محمد مصدق] نتوانستند بیایند. اگر می‌آمدند همه‌ی ما را بی‌سیرت می‌کردند.» (94)

توجه بکنیم که این‌گونه [سوء] استفاده‌ها از جهل مردم در سرفصل‌های دیگری هم امکان هرگونه نطفه بستن حکومت‌های ملی و عرفی را از اساس سوزانده و در حقیقت یکی از شیوه‌های رذیلانه‌ی «رندان سیاست و دیانت» برای استمرار حکومت‌های ارتجاعی، ضدترقی و وابسته به بیگانگان بوده است.

«وقتی در زمان رضا شاه کشف حجاب شده بود، پدر آقای حیدری ترکه‌ای در دست می‌گرفت و در کوچه و بازار، هر جا زنی را بی‌حجاب یا با چادر و بدون مقنعه می‌دید، با ترکه‌اش «حیدر حیدر» گویان بر سر آن زن می‌کوبید و می‌گفت: «پرده‌ی خلا را ببنداز!» به همین خاطر آن خانواده که به حیدری شهرت یافته بود در مشهد بسیار معروف و در محافل مذهبی بسیار گرامی بود.» (95)

در نمونه‌ای دیگر «قهرمانان آزادی!» این نگرش به زنان را این‌گونه تئوریزه کرده‌اند: «از جمله نظرات دیگر [آیت‌الله سید حسن] مدرس، مساله‌ی

حق انتخاب زنان بود. او در مورد زنان می‌گفت: خداوند قابلیت در این‌ها قرار داده است که لیاقت انتخاب را داشته باشند.» (96)

آنچه من می‌کوشم در این نوشته بیان کنم، نشان دادن تداوم دیدگاهی است که نه خلق‌الساعه است و نه تنها از مغز عقب مانده‌ی مشت‌آلود ضد زن تراویده است. داستانی است که 1400 سال پیشینه‌ی تاریخی دارد؛ با این توجه که در ایران باستان، حتی در دیدگاه مذهب در کنار حکومت هم، چنین تحقیری - دست کم با این کیفیت - بر زنان نرفته است؛ در حالی که از زمان حمله‌ی مسلمانان عرب [یا اعراب مسلمان] به ایران، چنین نگرشی نه تنها تئوریزه شده، بلکه به زمینه‌ی فرهنگی ایرانیان هم راه یافته است. بنابراین ادعایی گزاف نیست اگر گفته شود که این نگرش به زن در تاریخ ایران، دقیقاً یک دیدگاه وارداتی است و دست کم - به آن کیفیتی که به قول برخی از متولیان اسلام در میان اعراب بدوی حاکمیت داشته - در ایران باستان دیده نشده است. این‌که یک دین وارداتی چگونه توانسته است حافظه‌ی تاریخی ملتی را سوزانده، بعد هم این نگرش را جانشین دیدگاه قدیمی ایرانیان کند، و در تداوم همین نگرش، با شیعیگری ابعادی تصاعدی به آن ببخشد، از آن «معجزاتی» است که تنها از متولیان چنین مکتبی انتظار می‌رود و بس!

بسیاری از تئوریسین‌های اسلامی، بخصوص متولیان «اسلام»‌های راستین، واقعی، حقیقی، سرچشمه‌ای، ناب، محمدی، علوی و ... حتی باصطلاح مدرن، دلیل فشارهای وارده بر زنان را در صدر اسلام، هم چنین تئوریزه شدن این انواع فشارها را - خود - پیشرفتی در برابر زنده‌بگور کردن زنان در میان اعراب بدوی تبیین کرده‌اند. اما «متأسفانه» تاریخ زبان گویای دیگری دارد. «زنده به گور کردن دختران در میان اعراب معمول نبود. فقط افراد قبیله‌ی «بنی‌تمیم بن مر» به چنین کار زشتی دست می‌زد.» (97)

دکتر «حسن ابراهیم حسن» در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» زیر عنوان «زن در روزگار جاهلیت» می‌نویسد: «از مطالعه‌ی اشعاری که از روزگار جاهلیت بجا مانده، بخوبی معلوم می‌شود که در آن عصر، زن از آزادی نصیب داشته و کارهای مهم به مشورت او انجام می‌گرفته و بلکه در بسیاری کارها با مرد شرکت داشته است. به‌طور کلی مناسبات اجتماعی مرد با همسر خود خیلی بهتر از آن بوده [است] که ما تصور می‌کنیم؛ زیرا مردان نسبت به مادر خویش نیز مانند پدر افتخار می‌کرده‌اند و هنگامی که سخنوران می‌خواستند قصایدی در ذکر فضایل قوم خویش بسازند، از زنان نیز سخن می‌آورده‌اند.» (98)



با این تعابیر از سوی محققین اسلامی و مسلمان، می‌توان گفت که زندانی کردن زنان در خانه‌ها، دقیقا یک پدیده‌ی اسلامی است و درست از زمانی آغاز شده است که اسلام در میان اعراب، و البته با فاکتور مشخص خشونت و کشتار رایج شده است. البته پرسش دیگری هم می‌تواند در این میان به ذهن برسد و آن این‌که: اگر بپذیریم که اعراب دخترانشان را زنده به گور می‌کرده‌اند، زنان سرزمین‌های دیگر که عاری از چنین فرهنگ ضد زنی - دست کم به این کیفیت - بوده‌اند، چرا می‌بایست این چنین تحقیر شده و این‌گونه به زنجیر کشیده شوند؟!

مرتضی راوندی در رابطه با روحیه‌ی زنان عرب می‌نویسد: «با این‌که اسلام، زنان را به خانه نشینی ترغیب می‌کرده، این جریان [داستان شرکت عایشه در جنگ جمل] به خوبی می‌رساند که در صدر اسلام، هنوز زنان عرب روحیه‌ی «زمان جاهلیت» را از دست نداده بودند و نه تنها در کارهای اجتماعی، بلکه در فعالیت‌های رزمی و سیاسی کمابیش شرکت می‌جستند.» (99)

همو در رابطه با موقعیت اجتماعی زنان ایران قبل از اسلام، بررسی جالبی دارد: «به طوری که از نقوش و الواح و آثاری که از عهد باستان به دست ما رسیده برمی‌آید: زنان ایران قبل از حمله‌ی عرب از حقوق و آزادی‌های بیشتری برخوردار بودند. زنان و ابسته به طبقات دوم و سوم اجتماع تقریبا در تمام فعالیت‌های اقتصادی دوش به دوش مردان کار می‌کردند؛ مخصوصا همکاری زنان با مردان در کارهای کشاورزی، گله‌بانی و سایر فعالیت‌های تولیدی و بافندگی قابل توجه است.» (100)

راوندی در باره‌ی نوع پوشش زنان قبل از حمله‌ی اعراب به ایران می‌نویسد: «به طوری که از نقوش باقی مانده از عهد باستان [حدود قرن هفتم قبل از میلاد] برمی‌آید، زنان ایران عموما بی‌حجاب بودند؛ یعنی نه تنها سر و صورت و گردن آن‌ها، بلکه قسمتی از دست و پای آن‌ها بدون حجاب و مانعی دیده می‌شد. زنان عهد هخامنشی به طوری که از صورت منقوش بر فرش پازیریک و سایر آثار آن دوره برمی‌آید، چهره‌شان کاملا دیده می‌شود. گیسوان بلندشان را به پشت سر می‌آویختند و پیراهنشان مانند پیراهن پرچین مردان پارسی بود. از آثار و مجسمه‌های گوناگونی که از عصر اشکانی به یادگار مانده، بخوبی پیداست که زنان سر و صورت و گردن و بازوان خود را نمی‌پوشانیدند؛ معمولا پیراهن بلند بر تن می‌کردند که غالبا تا زانو را می‌پوشاند. در دوره‌ی ساسانیان وضع عمومی زنان مانند قرون پیش بود؛ یعنی غیر از

زنان وابسته به طبقات اشراف که کمتر در بین مردم ظاهر می‌شدند، سایر زنان بدون پرده و حجاب زندگی می‌کردند و کمابیش در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کردند. «کریستن سن» ایران‌شناس نامدار دامارکی، با توجه به مطالعات بارنلمه در مورد زنان می‌نویسد: زن در این زمان [عهد ساسانیان] دارای حقوق مسلم‌های بوده است. در زمان ساسانیان، احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست که پیش از آن که اعراب مسلمان ایران را فتح کنند، محققان زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال خود بودند.» (101)

توجه بکنیم که ملاحی سبزواری از ملایان باصطلاح متجدد قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در سیر تکامل قهقرایی نگاه اسلام به زنان، افاضه می‌فرماید که: «کساهن صوره الانسان لیرغب فی نکاحهن» (خداوند، صورت انسان به این حیوانات [زنان] پوشانده است تا مردها به نکاح ایشان رغبت کنند.)» (102)

محققین و مورخین در این زمینه‌ها کم کار نکرده‌اند. به عنوان نمونه: «جرجی زیدان مانند بعضی از شرقشناسان اروپایی معتقد است که زن عرب قبل از اسلام [در دوره جاهلیت] با عفت و شرافت زندگی می‌کرد و از حقوق و اختیارات فراوانی برخوردار بود... به نظر او بعد از نهضت اسلامی به تدریج از حقوق و اختیارات زنان کاسته شد...

همچنین جرجی زیدان در جلد پنجم تاریخ خود می‌نویسد: «در آن دوره [قبل از ظهور اسلام] زنان مقام مهمی داشتند و عفت آن‌ها ثمره‌ی آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی آن روز عرب بود. زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته، تحمل ننگ و عار نمی‌تواند و برعکس، زنی که در ذلت و اسیری به سر برده و به قید حجاب و پرده مقید گشته، زودتر تن به خواری می‌دهد؛ کاری که برای زن آزاد و مستقل ننگ می‌نماید. زن بدبختی که در قید اسارت است، آن را عار نمی‌شمارد... عرب‌های بدوی که استطاعت کنیز گرفتن و همسر متعدد نداشتند، همسر یگانه‌ی خود را ستایش می‌کردند؛ به ویژه که زن بدوی کمک دست مرد و شریک رنج و راحت او در سفر و حضر بود.» (103)

این دیدگاه ضد زن اسلامی در عملکرد صحابه‌ی پیامبر چنین بازتاب کم‌دی‌ای یافته است: «ابودجانه [که با شمشیر اهدایی پیامبر می‌جنگید]... گفت: من از کافران یکی را به چشم کرده‌ام که مسلمانان بسیار کشته است. و چون هند درآمد، پنداشتم که وی است و شمشیر به وی راندم. و چون بدانستم که زنی است، شمشیر باز خود گرفتم و گفتم: شمشیر پیغمبر علیه‌السلام دریغ بود به

زنی زدن که شمشیر پیغمبر علیه‌السلام از آن عزیزتر است که به خون زنی آلوده شود.» (104)

دگر دیسی فرهنگ مردم خاورمیانه و سرنوشت زنان این منطقه تحت سلطه‌ی اسلام تا جایی است که به عنوان نمونه زن ایرانی - یا مثلاً دختر بچه‌های 5 ساله‌ی ایرانی را به حراج می‌گذارند تا ذره‌ای از آتش جهنمی را که این مکتب در همین جهان به جان مردم ریخته است، در جهان دیگر بکاهند. بیچاره‌ها خیال می‌کنند که آتشی سوزان‌تر از سرنوشتی که ایشان گرفتارش هستند - هم - می‌تواند امکان دامن‌گیر شدن داشته باشد...

شهرنوش پارسی‌پور، رمان نویس خوش‌قلم معاصر ایران، در مطلبی با عنوان «جامعه‌ی آشفته و جانی مشه‌دی» می‌نویسد:

«در کتاب قلم سرنوشت، نوشته‌ی جعفر شهری از زنی گفت‌وگو می‌شود که روضه‌خوانی در سن 5 سالگی [بله اشتباه نکرده‌اید در سن 5 سالگی] از او خواستگاری می‌کند. و در پاسخ مادر که دخترش را بچه می‌داند، می‌گوید: اگر این دختر زن من بشود - چون سید هستم - پس از مرگ یکر است به بهشت خواهد رفت. عاقبت قرار می‌گذارند تا دختر را در سن 6 سالگی به آقا بدهند و نورانی شوند. جناب آقا هم در شب زفاف، چنان دختر را از هم می‌درد که پس و پیشش یکی می‌شود. آقا [هم] چند ماهی بعد، از آنجایی که از زن پاره خوشش نمی‌آمده دختر را طلاق می‌فرماید.

«از آن پس [این] دختر بدبخت که در جامعه‌ای زندگی می‌کرده که هیچ کار آبرومندی برای زنان در نظر نگرفته بوده جز ازدواج، مجبور می‌شود [که] مرتب شوهر کند. و شوهران هم پس از کشف وضعیت جسمانی او طلاقش می‌داده‌اند؛ به این ترتیب [این دخترک] 26 بار ازدواج می‌کند، بی‌آنکه موفق به تشکیل خانواده‌ای شود.» (105)

در رابطه با سید بودن و حرام بودن آتش جهنم بر تن زنی که اگر نتشان به این «اعراب مسلمان» بمالد، یکسره به بهشت خواهند رفت، تاریخ روایت‌های عجیب و دست اولی دارد.

امام دوم شیعیان، فرزند علی و نوه‌ی پیامبر، در زن گرفتن و طلاق دادن افراط می‌کرد، به طوری که پدرش علی ابن ابیطالب بر بالای منبر رفته، علناً می‌گوید: به پسر من زن ندهید. او در طلاق زنان افراط می‌کند. اما زنان از ترس آتش جهنمی که در تنوری پدر بزرگ همین امام حسن تشریح شده است، برای این‌که حتی یکبار هم نتشان به تن مقدس امام حسن مالیده شود و آتش بر

ایشان حرام، باکی از افراط کردن در طلاق حضرتش - با تمام اخطارهای پدرش - نکرده، همچنان سفره‌ی تثنان را تقدیم امام دوم شیعیان می‌کرده‌اند!!  
پطروشفسکی در همین رابطه، با استناد به روایات مستند تاریخی در کتاب «اسلام در ایران» می‌نویسد: «مثلاً امام حسن (ع) فرزند ارشد علی (ع) و امام دوم شیعیان از عهد جوانی دائماً با زنان ازدواج می‌کرد و زان پس طلاقشان می‌داد؛ به طوری که [امام حسن] بر روی هم 70 زن گرفت.» (106)  
خود پیامبر نیز عایشه را در شش سالگی خواست و در 7 سالگی با او زفاف کرد. محمد در سن 18 سالگی عایشه، چشم از جهان فرو بست؛ اما وصیت کرد که نه عایشه و نه دیگر همسرانش اجازه ندارند با مرد دیگری ازدواج کنند. توجه داشته باشیم که عایشه تا هفتاد سالگی زنده بود. یعنی 52 سال از زندگی‌اش را بدون داشتن خانواده‌ای سپری کرد. البته سن عایشه را هنگام ازدواج با محمد نه سال هم گفته‌اند. اما خود او بر هفت‌سالگی‌اش در هنگام زفاف تأکید کرده است.

«گویند هنگام ازدواج عایشه شش سال داشت و هفت ماه پس از هجرت در مدینه با او عروسی کرد. از عایشه نقل کرده‌اند که هنگام وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌و سلم وی هجده سال داشته است. عایشه به سال پنجاه و هشتم از هجرت در حدود هفتاد سالگی در مدینه وفات یافت.» (107)

چندی پیش زنی در کشور سوئد از همسرش جدا شد. چهار ماه بعد از این جدایی رسمی هم تصمیم گرفت با مرد دیگری زندگی کند: اما مرد اول؛ یعنی همان همسر ایرانی مسلمان به سراغ زن سابقش می‌رود، و لابد پس از بگومگوهای فراوان، با بیش از 26 ضربه‌ی کارد همسر سابقش را - که جرات کرده بود زندگی جدیدی را آغاز کند - مجروح می‌کند؛ به طوری که زن با همان تن زخمی‌اش، خود را از پله‌های چند طبقه آپارتمان‌ش تا پایین و جلو در می‌کشد و در طبقه‌ی همکف جان می‌سپارد. این مطلب در همان روزها در نشریه‌های سوئدی و یکی/دو نشریه‌ی فارسی زبان هم بازتاب یافت و خبرش تا مدت‌ها جان و تن مرا می‌خورد.

این رفتار، قبل از این‌که بتواند به وحشیگری این نوع مردان و در همین رابطه زنان تغییر هویت یافته‌ی مسلمان تعبیر شود، ناشی از پیش زمینه‌ای مذهبی است و از همان 1400 سال قبل، در مانیفست رهبران این دین بازتاب داشته است. البته هستند متولیان و تنورسین‌های مدرن و مد روزی که به راحتی، این رفتارهای ضد زن اسلامی را توجیه نسبیت فرهنگی کرده، براحتی از کنارش می‌گذرند؛ کما این‌که بسیاری از دادگاه‌های جنایی غرب هم، با استناد

به همین منشور خشونت، وحشی‌گری این مردان مسلمان را توجیه کرده، این جنایتکاران را از برخی مجازات‌های عرفی جاری در غرب میرا می‌شناسند!

در شهرکی که من زندگی می‌کنم دبیری است که لطف زیادی به دانش آموزان شرقی، بخصوص دختران مسلمان دارد. اخیراً تعریف می‌کرد که چند سال پیش، دانش آموز ترکی داشته است که همیشه از خانواده‌اش شکایت داشت. و چون تازه به اروپا آمده بود و زبان هم به خوبی نمی‌دانست، «کرس‌تینگ» تصمیم می‌گیرد شخصا به این دخترک دوازده ساله زبان یاد بدهد. ناراحتی‌هایی که این دخترک از خانواده‌اش تعریف می‌کرد؛ تا جایی بود که «کرس‌تینگ» با ناراحتی و نگرانی از ناتوانی‌اش، برای حل معضل دخترک می‌گوید: «من که نمی‌توانم تو را به فرزند خواندگی قبول کنم؛ در حالی که پدر و مادر داری!» یکی از نمودهای بیرونی این فرهنگ اسلامی، تعقیب و مراقبت پسران این خانواده از این دخترک دوازده ساله بود. از فشارهایی که بر این بچه وارد شده است، بیش از این چیزی نمی‌نویسم؛ همین قدر که «کرس‌تینگ» هنوز هم خودش را در این جریان گناهکار می‌شناسد؛ چرا که دخترک ساده، در یک گریز هنرمندانه، به زمین نیمه ساخته‌ای نزدیک محل اقامت ما رفته، با کشیدن کیسه‌ای پلاستیکی بر سرش، به زندگی رنجبارش پایان داده بود. خانواده‌اش هم لابد خوش و خندان، از این که انرژی بیشتری برای این دخترک معترض صرف نخواهند کرد، به پرواز کردن پسر هاشان ادامه داده‌اند...

البته بعدها به جای آن زمین نیمه ساخته، ساختمان آبی قشنگی ساخته‌اند؛ اما هر بار که من از آنجا رد می‌شوم - و این داستان دست کم دو بار در روز اتفاق می‌افتد - تصویر این دخترک معصوم تنم را می‌لرزاند.

در مورد اسیر گرفتن زنان در جنگ نیز دکتر حسن ابراهیم حسن تئوری جالبی دارد: «از جمله عادات زشت عرب به روزگار جاهلیت این بود که وقتی مردی به مرد دیگری برمی‌خورد و از قبیله‌ی او نبود و میان آن‌ها پیمانی وجود نداشت، اگر آن مرد زنی به همراه داشت و بر سر آن جنگ و نزاع رخ می‌داد، و اگر کسی که زن همراه داشت مغلوب می‌شد، زنش به اسیری می‌رفت. و آن که غالب شده بود، زن اسیر را برای خود حلال می‌دانست و او را بدون هیچ‌گونه قید و شرطی تصرف می‌کرد. ولی بعضی‌ها [دقت کنید بعضی‌ها] از این عادت متنفر بودند، زیرا وقتی زن اسیر را تصرف می‌کردند و از او فرزندی می‌آوردند، اسارت مادر مایه‌ی ذلت و خواری فرزندان ایشان می‌شد؛ از این رو در انتخاب همسر خویش دقت کامل داشتند و زنانی را به همسری برمی‌گزیدند که آزاد و صاحب نسب عالی باشند.» (108)

اما در رابطه با رهبران اسلام وضع خیلی فرق می‌کرد. ایشان نه تنها در شمار آن «بعضی‌ها» نبودند که بجز زنان عقده‌متعدد، و زنان متعدد صیغه‌ای، زناتی هم به نام کنیز داشته‌اند. لازم به یادآوری است که رسم صیغه گرفتن تا زمان عمر ابن خطاب رواج داشت و این رسم را او [عمر] برانداخت؛ اما شیعیان به فتوای امامانشان همچنان بر راه و رسم صیغه یا ازدواج موقت پای فشرده‌اند و این رسم بر افتاده، هم اکنون هم در ایران زیر سلطه‌ی علمای اسلامی و شیعی رواجی فراوان و پر درآمد [!] دارد.

کنیزان، زناتی بوده‌اند که در جنگ‌های کشورگشایانه‌ی اعراب قرآن به دست، مردانشان را می‌کشتند و ایشان را به اسارت و کنیزی می‌بردند. بسیاری از این کنیزان زیباروی، از خانواده‌های اصیل و محترم و خیلی‌هاشان هم از روستاییان ایران و دیگر کشورهای تصرف شده بوده‌اند که به دلیل زیبایی و خردشان «بازار» بسیار خوبی میان اعراب و به ویژه علی و فرزندان‌ش داشته‌اند. این زنان را در جنگ‌هایی که برای تسخیر ایران و دیگر کشورها به راه می‌انداخته‌اند، به عنوان غنیمت بین «مجاهدین» تقسیم می‌کرده‌اند. مجاهدین هم مازاد بر نیازشان را در بازارهای مدینه و دیگر بازارهای برده‌فروشی اسلامی به حراج می‌گذاشته‌اند. گاه هم همان‌گونه که برای علی از جنگ قادسیه بخشی از فرش معروف بهارستان را به عنوان سهمی از غنیمت جنگی آورده‌اند، از این‌گونه زنان نیز به عنوان سهم امام و یا خمس می‌آورده‌اند که این رهبران، با طیب خاطر ایشان را تصرف می‌کرده‌اند. تعداد فرزندان علی را بین 32 تا 48 نفر نوشته‌اند که فقط 4 نفر ایشان از فاطمه دختر پیغمبر است و بیشترین ایشان از همین کنیزان بوده‌اند.

خود پیامبر و امامان شیعه هم از این زنان بسیار می‌داشته‌اند؛ حتا چند امام شیعی اساساً ازدواج رسمی نکرده‌اند و تمام زندگی‌شان را با همین کنیزکان - که حتا از همان حقوق ابتدایی و نصفه‌ی زنان مسلمان عقده‌ی و حتا صیغه نیز محروم بوده‌اند - سر کرده‌اند.

علی در وصیت‌نامه‌اش در رابطه با همخوابگان کنیزش - که تعداد آن‌ها را تاکنون کشف نکرده‌ام - می‌فرماید:

«... و هر يك از كنيزانم را كه با او بوده‌ام، اگر فرزندی بود یا باردار باشد، كنيز را به فرزند دهند و بهره‌ی او حساب کنند. اگر فرزندش بمیرد و كنيز زنده باشد، كنيز آزاد است.» (109)

تفسیر حقوقی این بخش از وصیت‌نامه این است که کنیز، پس از مرگ همسرش، به عنوان ملك به فرزند به دنیا نیامده‌اش بخشیده و منتقل می‌شود و

کنیز فرزند مرده یا بی‌فرزند [که حضرت، هم از تعداد ایشان و هم موضوع بارداری ایشان بی‌خبر بوده است] بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه حق و حقوقی رها می‌شده‌اند. توجه بکنیم که علمای اسلام و تشیع بسیار کوشیده‌اند که زندگی خلیفه‌ی چهارم و امام اولشان را بسیار ساده و فقیرانه تصویر کنند. بد نیست به عنوان معترضه از این متولیان اسلامی بپرسیم که: این همه کنیز و این تعداد فرزندان علی [32 تا 48 نفر] کجا زندگی می‌کرده‌اند؟ آیا درست نیست که اینان به جایی برای زندگی و تکه زمینی برای خوابیدن نیاز داشته‌اند؟ اساساً این خانواده‌ی پرجمعیت چگونه تغذیه می‌شده‌اند؟ یا دیگر سوالات «بی‌ربط دانش‌آموز بی‌ادبی» که به هیچ صراطی که حضرات می‌فرمایند، مستقیم نیست!

«مره بن شراحیل، صاحب السلیحین، کنیزکی [لابد یعنی زن اسیر کم و سن و سالی] را نزد علی (رض) فرستاد. علی از کنیزک پرسید: آیا شوهر داری؟ گفت: آری. علی وی را بازگردانید و به مره نوشت: من پی بردم که «هدیه‌ی تو» دارای شوهر است. پس مره، کابین وی را از شوهرش به پانصد درهم خرید [یعنی کنیز را از شوهر و صاحبش خرید] و او را روانه ساخت؛ و علی نیز او را پذیرفت.» (110)

این جا دیگر متولیان تئوری‌های مدرن اسلامی باید تشریف بیاورند و در رابطه با این‌گونه تئوری‌ها توجیهاتشان را بفرمایند. خوشبختانه ملایانی از طیف خمینی این ظرافت را نداشته‌اند که در رابطه با این‌گونه ابواب شرعی اسلامی سکوت اختیار فرمایند؛ این است که این‌گونه سفارشات در کتاب‌ها و افاضات این جماعات هم بازتاب یافته که حتی خواندنش، برق از سر هر انسان متمدن می‌پراند.

زنان هم البته تنها برای آرامش مردان آفریده شده‌اند و به دلیل همان گناه اولیه مادر بزرگشان حوا، سفیه شده‌اند و با این‌که در ابتدا خردمند آفریده شده بودند، اما عقل از ایشان زایل شده است و تنها این می‌ماند که سخت بزایند و در خانه‌ها محبوس باشند تا آدمیان [یعنی مردان] به کارهای اساسی‌شان که همانا علم کلام و شریعت و تفسیر کتاب آسمانی است، و البته تدارک حکومت اسلامی و تعمیر این آموزش‌ها به جهان متمدن بپردازند.

و زنانند که باید دست‌اس کنند و گندم آرد کنند و بچه را با سختی بزایند و هر ماه با سختی خون ببینند و زادگان مردان را بپایند... و مردان، تنها به کارهای خردمندانه‌ای که از زنان دریغ شده است، مشغول باشند.

«از ابن عباس نیز روایت کرده‌اند که... چون خدا برهنگی آدم و حوا را بدید، بفرمود تا یک گوسفند از هشت جفتی که از بهشت فرود آورده بود، بکشند

و او گوسفندي بگرفت و بکشت و پشم آن را بگرفت و برشت و با حوا ببافتند. آدم براي خویش جبه‌اي کرد و حوا يك پيراهن و روسري کرد و آن را بپوشيدند و...» (111)

از اين تقاسير اين‌گونه پيدااست که «خداوند اينان» هم در سمتگيري‌اش به سود مردان، زنان را - حتا در شرابطي که هنوز مردان ديگري هم آفريده نشده‌اند - به حبس دائم در حجاب و بيگاري براي مردان و سخت زاييدن محکوم کرده است؛ در حالي که خود، خردمندی را از ايشان دريغ داشته و سفاهشان گردانیده است!!

«از اين وهب [هم] آورده‌اند که شيطان حوا را وسوسه کرد و پيش درخت آورد و آن را به چشم وي زيبا نمود، آنگاه آدم او را به حاجت خویش خواست.

«گفت: نمی‌شود مگر اين جا بيایي؟!»

«و چون بيامد، گفت: نمی‌شود مگر از اين درخت بخوري؟!»

«گويد: و از آن بخوردند و عورتشان نمايان شد و آدم گريزان در بهشت

همي رفت و خدایش بانگ زد: آدم از من مي‌گريزي؟»

«گفت: نه پروردگار! ولي از تو شرم دارم.

«گفت: اي آدم، از کجا فريب خوردي؟»

«گفت: از حوا پروردگار من.

«گفت: پس بايد هر ماه يكبار او را خونين کنم چنان‌که اين درخت را

خونين کردم، وي را خردمند آفريده بودم، اما سفاهش کنم، بنا بود آسان آبستن شود و آسان بزاييد اما بسختي خواهد زاييد.

«ابن زيد گويد: اگر بليهي حوا نبود، زنان اين دنيا قاعده نمی‌شدند، عاقل

بودند و آسان حامله می‌شدند و آسان می‌زاييدند.» (112)

به هر صورت رديف کردن اين همه اسناد تاريخي که تازه قطره‌اي است از دريای گسترده‌ي اسنادي که در اين رابطه‌ها در دست است و اتفاقاً در جمهوري «خردمند» اسلامي حاکم بر ايران هم به چاپ رسيده است؛ همينطور مقايسه‌ي تطبيقي اين اسناد با رفتار اسلام‌گرایان امروز - چه حاکم و چه در حسرت حکومت و چه حاکمان خانه‌ها - نشان می‌دهد که داستان زنان در کشورهاي اسلامي، بسيار بسيار پيچيده‌تر از شعارهايي است که بعضي از سياسيون و اسلاميون راستين در رابطه با زنان مسلمان، مرتکب می‌شوند. داستاني است پر از اشک چشم که تنها نوشتن و گفتن و کنکاش و کاوش و کندوکاو هر چه بيشتتر سرنوشت زنان، حقوقشان و «تکالیف الهی‌شان نسبت به



اربابان و آقایان و شوهرانشان» می‌تواند ما را - همگی‌مان را - کمی هم به فکر و مطالعه وادارد. اتفاقاً این روزها درست زمانی است که می‌توان به جای آویختن به ایمان مطلق، و بدون وحشت از متولیان دینی، کمی هم به کندوکاو در چگونگی سرنوشت عجیب و غریبمان بپردازیم.

این کوشش هم نه همهی کار است و نه کاری به این گستردگی از عهده‌ی یک تن تنها برمی‌آید. هیئت‌ها و جریان‌هایی را می‌طلبند که با نگاهی انتقادی، با شک در اصول و مبانی اعتقادی و بدیهی این مکتب، این راه را بپمایند و از زخم زبان‌ها و تهدیدها و... هم هراسی به دل راه ندهند؛ که اگر قرار است اسلام در کلیتش به نقد کشیده شود، تاریخ درست آن، همین امروز است؛ زمانی که کارنامه‌ی فضاحت بار حاکمان اسلامی، با جسم و جان همه‌مان، هر روز تجربه می‌شود!

راه باز است و کار بسیار زیاد. این بررسی کوتاه، تنها علامت سبزی در جاده‌ای است که می‌تواند روندگان بسیاری داشته باشد که من - خود - نیز رهرو و پیرو کوشندگانی هستم که این راه را سال‌ها و قرن‌هاست کوبیده‌اند و خیلی‌هاشان هم سر و جان را در این جهل زدایی‌ها فدیة داده‌اند. کلامم را به احترام همه‌ی ایشان - با تمام کاستی‌هایی که ممکن است داشته باشند - از سر برمی‌دارم!

پانویس‌ها

- 78 - سیره ابن هشام، نصف دوم، ص 1062 تا 1063  
79 - محمد پیامبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گنورگیو، ذبیح‌الله منصور، ص 418  
80 - تاریخ طبری، محمد جریر طبری، جلد چهارم، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، صص 1277 تا 1278  
81 - نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم، 1380، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، برنده‌ی جایزه‌ی کتاب سال بهمن 1369، صص 57 تا 58  
82 - نهج‌البلاغه، ص 307  
83 - نهج‌البلاغه، ص 401

- 84 - مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علي بن حسين مسعودي، ترجمه‌ي ابوالقاسم پاينده، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ ششم، 1378، جلد اول، ص 651
- 85 - تاريخ اجتماعي ايران، مرتضي راوندي، جلد دوم، ص 36، چاپ دوم، سال 1354، انتشارات سپهر، تهران
- 86 - اسلام در ايران، بطروشفسكي، ترجمه‌ي كريم كشاورز، چاپ يكم خارج از كشور، نشر نيما آلمان، ص 26
- 87 - حاكميت در قرآن، باقر مومني، آرش شماره‌ي 72، مهر و آبان 1378، ص 45
- 88 - سيره ابن هشام، نصف دوم، ص 1106
- 89 - تفسير قرآن، آيت الله شهيد سيد عبدالحسين دست‌غيب، سراي ديگر، صص 104 و 105
- 90 - نقد و بررسي كتاب «زن در دولت خيال - افشاري (تبديل تجربه به شعور اجتماعي)» علي سجادي، ماهنامه‌ي پر، چاپ امريكا، شماره‌ي 185، خردادماه 1380
- 91 - تشریبه‌ي فمینیستی آوای زن، شماره‌ي 40/41، بهار 1380
- 92 - همانجا
- 93 - مقدمه‌اي بر اسلام‌شناسي، جلد دوم، علي ميرفطروس، چاپ سوم، نشر نيما آلمان، صص 94 تا 95
- 94 - جلال و آل احمد، بهروز خرم، چاپ اول، سال 1380، نشر فروغ، آلمان، ص 49
- 95 - بر فراز خليج، خاطرات محسن نجات حسيني، عضو سابق سازمان مجاهدين خلق (1346 تا 1354) چاپ اول، نشر ني، تهران، 1379، ص 17
- 96 - مدرس، قهرمان آزادي، حسين مكي، صص 673، 674 و 707، به نقل از اسلام ايراني، باقر مومني، چاپ اول، ص 199
- 97 - تاريخ اجتماعي ايران، مرتضي راوندي، جلد سوم، ص 618
- 98 - تاريخ سياسي اسلام، دكتور حسن ابراهيم حسن، ترجمه‌ي ابوالقاسم پاينده، چاپ نهم، سال 1376، سازمان انتشارات جاويدان، جلد اول، ص 35
- 99 - تاريخ اجتماعي ايران، جلد سوم، مرتضي راوندي، چاپ دوم، سال 2536 شاهنشاهي، چاپخانه‌ي سپهر تهران، ص 617
- 100 - همانجا، ص 622
- 101 - همانجا

- 102 - قبض و بسط تئوريك شريعت، ياد شده، ص 15
- 103 - تاريخ تمدن اسلام، جرجي زيدان، جلد يك ص 49 و جلد پنج ص 3
- 104 - سيره ي ابن هشام، نصف دوم، ص 656
- 105 - جامعه ي آشفته و جاني مشهدي، شهرنوش پارسي پور، نقل از نشر يه ي «شهروند» چاپ كانادا، 28 اوت 2001
- 106 - اسلام در ايران، اي. پ. پطروشفسكي، ترجمه ي كريم كشاورز، چاپ يكم خارج، انتشارات نيما آلمان، سال 1998، ص 93
- 107 - مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علي بن حسين مسعودي، ترجمه ي ابولقاسم پاينده، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ ششم، 1378، جلد اول، ص 643
- 108 - تاريخ سياسي اسلام، دكتور حسن ابراهيم حسن، ترجمه ي ابوالقاسم پاينده، چاپ نهم، 1376، سازمان انتشارات جاويدان، جلد اول، ص 36
- 109 - نهج البلاغه، نامه ي شماره ي 24 ص 285
- 110 - نامه ها و پيمان هاي سياسي حضرت محمد، و اسناد صدر اسلام، تحقيق و گردآوري دكتور محمد حميد الله، ترجمه ي دكتور سيد محمد حسيني، كتاب سال 1375، انتشارات سروش، انتشارات صدا و سيماي جمهوري اسلامي ايران، چاپ دوم، سال 1377، سند شماره ي 374، «نامه ي علي بن ابي طالب (ع) در باره ي خريدن كنيزي كه داراي شوهر بود» سنن سعيد بن مسعود، بخش دوم، ش 1950، ص 619
- 111 - تاريخ طبري، جلد اول، ص 175
- 112 - تاريخ طبري، جلد اول، صص 68 تا 69

